



«بررسی تطبیقی مفهوم عقلانیت در اندیشه های ماکس وبر و شهید مطهری و تبعات سیاسی آن»

حامد عامری گلستانی<sup>۱</sup>، سید امین تقوی فر<sup>۲</sup>، شیوا جلال پور<sup>۳</sup>، حامد محقق نیا<sup>۴</sup>

۱۴

دوره ۴، شماره ۲، پیاپی ۱۴  
تابستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱-۰۹-۱۴

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴-۱۱-۱۷

صص: ۴۱-۲۳

شابا چاپی: ۵۵۹۹-۲۳۲۲

رتبه علمی

ب

پژوهشی، صحت گواهی در:  
JOURNALS.MSRT.IR

چکیده

هسته اصلی و پایدار اندیشه های ماکس وبر و شهید مطهری عقلانیت است. هر چند عقلانیت در اندیشه های وبر مفاهیمی چون ابزاری، عرفی، هدف داری و بوروکراسی را معنا می دهد ولی با عبور از خوانش پارسونزی، بر اساس سوپرتکنویسم کانتی امری بر ساخته است. یعنی انسان واقعیت را نه در مطابقت با واقع بلکه باید معنای آن را بیافریند؛ چرا که هیچ پدیده فرهنگی پیشینی وجود ندارد و معرفت بر اساس ربط ارزشی - ارزش در جایگاه استعلایی - بوجود می آید؛ بنابراین کلیه حوزه های اندیشه و اخلاقیات را شامل می شود فلذا مبنای اندیشه های پست مدرن است. همچنین عقلانیت در تفکرات شهید مطهری، بعد و سعی چون و حیانی، قدسی و قرین شرع بودن را معنا می دهد که از ابزارهای گوناگونی چون تجربه، وحی، نقل و عقل بهره می برد. و چون توانسته است به حوزه های مختلف ابعاد اجتماعی انقلاب جامعیت بخشد مبنای ایدئولوژیک انقلاب اسلامی است. در این مقاله از روش تحقیق کیفی استفاده شده و روش تجزیه و تحلیل داده ها بصورت توصیفی است. نتیجه ای که به دست آمد این است که عقلانیت در اندیشه های وبر بر اساس ادراکات اعتباری و نه ادراکات حقیقی در منظومه فکری شهید مطهری قابل فهم و تحلیل است.

کلیدواژه‌ها:

عقلانیت، ماکس وبر، شهید مطهری، معرفت شناسی، تحول، علوم انسانی

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. (نویسنده مسئول) hamed.ameri@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

۴. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

## مقدمه

عقلانیت مصدر جعلی عقل است. یعنی هنگامی که عقل وارد عملیات می شود و به استنتاج می رسد به آن عقلانیت می گویند. بنابراین عقلانیت عملکرد و کارویژه عقل است. کاربست عقل و به کارگیری قوه عاقله و چگونگی به کارگیری قوه عاقله آنگاه که به نتیجه برسد عقلانیت است.

انسان از آن جهت که به نیروی «عقل» و «اراده» مجهز است، قادر است در مقابل میلها ایستادگی و بر آنها «حکومت» کند. همین ویژگی است که انسان را شایسته «تکلیف» کرده و به او حق «انتخاب» می دهد و او را به صورت یک موجود آزاد و انتخابگر در می آورد (مطهری، ۱۳۷۶: ۲۶). بطور کلی نیروی عقل یکی از مهمترین نیرویی های درونی و نشانه شخصیت واقعی است و به واسطه عقل و اراده است که انسان «مالک خویشتن» می شود و شخصیتش استحکام می یابد.

اینکه قائل به تطبیق عقلانیتها هستیم یعنی قصد داریم سایر عقلانیتها را بر اساس ادراکات حقیقی و اعتباری بررسی کنیم که مبتنی بر برهان محض است. لذا قابل انتقال به غیر مسلمانان هم هست. در این رویکرد عقلانیتها را قیاس پذیر می دانیم، هرچند که به لحاظ تاریخی عقلانیتها متنوع هستند. همین تنوع تاریخی سبب می شود مدعی شویم که عقلانیت در اندیشه های شهید مطهری متمایز از عقلانیت در اندیشه های وبر است و می توان با استفاده از آن اعتبار سایر عقلانیتها را مبین ساخت. این پژوهش بر آن است تا شان و جایگاه اصلی عقلانیت را جهت بکارگیری در موضوعات گوناگون فلسفی، اجتماعی و سیاسی تبیین نماید.

## پیشینه تحقیق:

- ۱- جمشیدی ها، غلامرضا (۱۳۹۸) از نظر وبر هنگامی که جهت گیری های ارزشی درون یک عقلانیت ذاتی، خواه در قلمرو اخلاقی و یا در قلمروهای دیگر باشد، شانیت عقلانیت نظری را پیدا کند؛ جامعیت و یکپارچگی درونیشان افزایش می یابد. از نظر وبر تنش میان قلمروهای مختلف، تحت الشعاع تضاد و ستیزه بین دو نوع عقلانیت ابزاری و ارزش شناختی و در نهایت تقابل میان دین و دنیاست.
- ۲- غازی اصفهانی، مریم (۱۴۰۰) از دید ماکس وبر، شر مانند خیر، فاعل دارد و با طرح نظریه عقلانیت، درصدد معنا بخشی به زندگی و توجیه درد و رنج از طریق دین است. اما شهید مطهری معتقد است شرور، فاعلی ندارند و بخشی از نظام یکپارچه عالم هستند.
- ۳- مخلص، عباس (۱۳۷۹) از باور شهید مطهری، بین عقل و دین داد و ستد ژرف برقرار است. ایشان این دو را کامل کننده یکدیگر و در راستای هم می داند. عقل و برایندهای عقلی تا سقف معینی نیازهای انسان را پاسخ می دهد و دین، پاسخ گوی نیازهای فرا عقلی بشر است. عقل و علوم، زندگی طبیعی را سامان و جهان را با انسان سازگار می کنند و نیروی طبیعت را در اختیار او می نهند.



۴- فارسیان، محمدرضا (۱۳۹۷) استاد مطهری با تقدم رتبی عقل در فهم گزاره‌های دینی موافقت داشته و آن را مفید امر قانونگذاری پنداشته‌اند. از سویی بر این باورند که اسلام تجربه‌گرایی و علم را مردود ندانسته است، بلکه آن را تابع امر دینی می‌شمارد. اما از حیث تقدم رتبی، عقل مقدم بر علم و شرع است.

### ضرورت پژوهش:

آنچه این مقاله را متمایز می‌کند نشان دادن تفاوت مبانی معرفت‌شناسی عقلانیت در اندیشه‌های شهید مطهری از اندیشه‌های وبر و جریانات فکری حس‌گرایی و عقل‌گرایی و تبعات سیاسی آن است. اهمیت مساله در این است که نتایج به دست آمده از این تحقیق می‌تواند بر روند فعلی امور و سیاستگذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های مرتبط با عقلانیت در حیطه‌های سیاسی و اجتماعی اثر بگذارد.

### بیان مساله:

عقل در لغت یعنی مرکز اندیشه و تفکر و حسابگری (مطهری، ۱۳۸۳: ۱۴۶). ولی برای عقل معانی بسیاری نقل شده است. قدمای فلاسفه معتقدند که قوه عاقله انسان قوه‌ای مجرد است (مطهری، ۱۳۸۰: ۲۶۱). مجرد، یعنی بدون تعلق به ماده (مطهری، ۱۳۸۱: ۲۶۰). و چون لفظ دیگری غیر از «عقل» ندارند که برای او به کار برند، لذا هر موجودی که این خواص را داشته باشد «عقل» می‌نامند؛ حال آنکه قوه عاقله انسان قوه‌ای است از قوای نفس و مسلماً مناط تعقل و آگاهی او نسبت به خود و اشیاء دیگر است (مطهری، ۱۳۸۰: ۲۶۱). ولی به دلیل آن شباهت این کلمه را به کار می‌برند.

در نتیجه کلمه عقل هر چند در عرف عام در مورد نیروی تفکر انسان به کار برده می‌شود ولی حکما نظر به اینکه نیروی عاقله انسان را که نیرویی خود آگاه است مجرد می‌دانند، هر نیروی خود آگاه مجرد را «عقل» می‌نامند (مطهری، ۱۳۷۶: ۱۱۹). بنابراین آن قوه و نیرویی که مجرد از ماده است و ادراک معقولات می‌کند، عقل بالفعل است (همان، ص ۱۰۵). پس مقصود از عقل، فکر نیست. هر چند که در عرف اینگونه است. فکر، اندیشه کردن است، نوعی عمل است، عملی است که در میان اندیشه‌ها، تصورات و تصدیقات پیدا می‌شود (مطهری، ۱۳۸۰: ۲۶۱). در اصطلاح عقل منبعی برای شناخت است و استدلال و برهان ابزار آن (مطهری، ۱۳۷۵: ۵۰). چنین به نظر می‌رسد که آنجا که راجع به عقل و تعقل در مقابل علم و تعلم بحث می‌شود، نظر به همان حالت رشد عقلانی و استقلال فکری است که انسان قوه استنباط داشته باشد (مطهری، ۱۳۹۵: ۱۷). مردمانی که عقل روشن ندارند به این معنی است که قوه تمیزشان زیاد نیست. عاقلتر بشود یعنی بتواند مسئله را تجزیه و تحلیل کنند (۱۳۹۳، ص ۲۳۲).

مختصر آنکه عقل کانونی در روح انسان است که منبع یک نوع فعالیتها و تجلیات روحی است. فکر، دوراندیشی، حسابگری، منطق، استدلال، علم و فلسفه از تجلیات کانون عقل است. از کانون عقل هدایت و روشنایی برمی‌خیزد، بر خلاف کانون دل که از آن حرارت و حرکت برمی‌خیزد. آن کس که از نیروی عقل و فهم و تدبیر بی‌نصیب است مانند ماشینی است که در شب تاریک در حرکت است و فاقد چراغ و راهنماست (مطهری، ۱۳۸۱: ۱۰۴).

نخستین بحث در رابطه با عقل، مسئله اعتبار و اصالت معرفت عقلی (حجیت، سندیت و اعتبار عقل) است. یعنی عقل انسان قادر است حقایق این عالم را کشف کند و معرفت عقلی، معرفتی قابل اعتماد و استناد است. در حالی که بسیاری از مکاتب چنین اعتباری را برای عقل قائل نیستند. برای فهم این مباحث رجوع به معرفت شناسی عهده دار مباحث وجودی و آنتولوژیک علم هستند لازم است. فلسفه در برابر سفسطه، دانش های گوناگون را از نسبت فهم و حقیقت مصون می دارد و اصول موضوعی علم منطقی و سایر علوم را تأمین و از این طریق راه رسیدن به یقین را هموار می کند.

در باب موضوع عقلانیت بجز رویکرد فلسفه صدرایی می توان دو رویکرد کلان دیگر را از هم بازشناسی نمود. «رویکرد نخست: رویکرد حس گرایی است که پنداشته اند کار عقل منحصر به تجرید، تعمیم، تجزیه و ترکیب صورتهای محسوسه است. رویکرد دوم: رویکرد عقلیون است که فرض کرده اند عقل دارای آن خاصیت ذاتی است که می تواند پاره ای از مفاهیم را از پیش خود و بدون وساطت و مداخله هیچ قوه دیگری ابداع نماید» (مطهری، ۱۳۷۵: ۲۴).

برای تحلیل اینکه عقلانیت در نظام فکری ماکس وبر و شهید مطهری بر اساس کدام مبانی هستی شناسی، معرفت شناسی و انسان شناسی می باشند و آیا می توانند در این تطبیق به وجوه مشترکی برسند، به ترتیب از مبانی معرفت شناسی ماکس وبر و سپس شهید مطهری آغاز می کنیم.

#### ۱- معرفت شناسی از نظر ماکس وبر و شهید مطهری

بطور کلی دانش عقلی دانشی است که گزاره هایش پیشین است و تنها راه اثبات صدق یا کذبشان، بهره گیری از استدلال هایی است که منتهی به بدیهیات عقلی می شوند. در مقابل، دانش تجربی دانشی است که گزاره هایش پسین است و برای تعیین صدق یا کذبشان باید به طبیعت رجوع کرد؛ یعنی روش تحقیق در آن آزمایش و تجربه است (حسین زاده، ۱۳۸۵: ۱۳). منطقی و ریاضی از دانش های عقلی اند و فیزیک، جامعه شناسی، زیست شناسی و دانش هایی که امروزه تحت عنوان علم مطرح می شوند همه تجربی اند.

در جهان وبری، چون هیچ پدیده فرهنگی پیشینی وجود ندارد انسان باید واقعیت را نه خارج از خود بلکه به مثابه واقعیت خودش در نظر بگیرد و معنای آن را ایجاد کند (وبر، ۱۳۹۲: ص ۳۲ تا ۴۸). دولت و فرد را هم نمی توان به عنوان جوهرهای از پیش متعین شده ای تصور کرد (م سعودی و زاهدانی، ۱۳۹۷: ۵۷). از این روی وبر بیان داشت که هدف از تحقیقاتش فهم بی مانندی ویژه واقعیت زمان اوست. وی بی مانندی تاریخی را در مفاهیم عقلانیت و عقلانی شدن خلاصه می کند. مظهر عقلانیت، محاسبه پذیری روزافزون و کنترل منظم بر تمامی جنبه های حیات انسان بر پایه مقررات و احکام عامی است که از توسل به هنجارهای سنتی یا شور و اشتیاق فرهنگدانه جلوگیری می کنند (اس ترنر، ۱۳۸۵، ص ۲۸۵). پس وبر در بسیاری از آثار خود عقلانیت را نه به مفهوم ملکه نفسانی بلکه امری خلق شده توسط انسان تلقی می کند.



از منظر وبر انواع عقلانیت هر قدر هم که در محتوا متفاوت باشند، فرایندهای ذهنی مهار کردن آگاهانه واقعیت در تمام آن‌ها مشترکند. با صرف نظر از اینکه چه ویژگی داشته باشند هدف مشترک آن‌ها در مقام مهار کردن واقعیت این است که ادراک‌های مربوط به جزئیات را کنار بگذارند؛ بدین طریق که آن‌ها را در نظم‌های فراگیر و معنادار جای دهند (کالبرگ، ۱۳۸۹: ۵۵). وبر همین رویکرد را هم در رابطه با جامعه‌شناسی داشت. براساس این دیدگاه موضوع جامعه‌شناسی از نوع موضوعات طبیعی نیست تا فقط با مشاهده و آزمون شناخته شود. بلکه وضع جامعه‌شناسی رفتارهای معناداری است که تنها از طریق فهم و دریافت معانی آن‌ها شناخته می‌شوند. «در جامعه‌شناسی تفهیمی، هدف داوری ارزشی و انتقادی نسبت به ارزش‌ها و نظام اجتماعی نیست، بلکه مقصود فهم پدیده‌های اجتماعی جهت پیش‌بینی و کنترل آن‌هاست» (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۷۶ و ۷۸). در این نگاه، جامعه‌شناسی کارکردی ابزاری پیدا می‌کند.

از طرف دیگر وبر به تبع روش‌شناسان نئوکانتی، بر تفصیل میان علوم طبیعی و علوم انسانی اصرار ورزید و بحث متدولوژیک او در باب نمونه خالص و انتزاع در همین قلمرو درگرفت (رحیم پور، ۱۳۸۷: ۸۲). همچنین او برخلاف کارل مارکس بر عوامل فرهنگی در تحولات اجتماعی تأکید کرد و معتقد بود برای تحلیل یک پدیده باید سنخ آرمانی یا نمونه خالص آن، که تنها جنبه ذهنی دارد ساخته شود. این سه نمونه خالص عبارت‌اند از: اقتدار سنتی، فرهنگدانه (کاریزمایی) و قانونی. از نظر وبر جامعه‌شناسی به معنای یک فرایند تفسیری است که در آن یک اندیشمند به جای تفسیر فرهنگ مردم بر اساس دیدگاه خودش، با آن فرهنگ ارتباط نظام‌مند برقرار کند.

تعمق در این موضوعات جایگاه فلسفه استعلایی کانت در اندیشه‌های وبر را نشان می‌دهد. ماکس وبر نه مانند آمپریست‌ها و پوزیتیویست‌ها به دنبال حذف ارزش‌ها در فرایند تحقیق است و نه مانند مطالعات فرهنگی به دنبال حذف ابژکتیویته علم است. از دیدگاه وبر جمع میان این مسئله با فلسفه استعلایی کانت امکان‌پذیر است. بنابراین اجزاء اصلی اندیشه‌های وبر یعنی ارزش‌ها، معانی، علیت، نمونه آرمانی و ابژکتیویته در بستر فلسفه استعلایی کانت قابل بازخوانی و بازسازی است.

کانت در فلسفه استعلایی خود به دنبال شرایط پیشینی کسب شناخت و ابژکتیویته آن است. وبر نیز به نحوی مشابه به دنبال فهم شرایط پیشینی شناخت در علوم فرهنگی است. از همین رو، از آنجایی که فهم شرایط پیشینی شناخت همان تحلیل استعلایی است، بایستی مسئله ابژکتیویته وبر را در پرتو فلسفه استعلایی کانت بررسی کرد. (مسعودی و زاهدانی، ۱۳۹۷: ۵۵ و ۵۶). پس توجه اصلی وبر به معانی ذهنی‌ای است که انسان‌های کنش‌گر به کنش‌هایشان می‌دهند؛ و بر با طرح مفهوم کنش اجتماعی علاوه بر ساخت‌ها و نهادها به معنا سازی سوژه نیز توجه می‌کند.

به طور خلاصه مسائل سوژکتیویته و ابژکتیویته مهمترین پرسشهای معرفتی در قرن نوزدهم بودند و وبر تمرکز خود را در پاسخ با این امور قرار داد. لذا سوژکتیویته و ابژکتیویته علوم فرهنگی دارای چه شرایطی است؟ آیا این شرایط پیشینی (a)

priori) و یا پسینی (a posteriori) است؟ اگر پسینی (تجربی) باشند، تابع احوال اجتماعی، تاریخی، شخصی و ... می شوند در این صورت، چگونه میتواند ابژکتیویته ای به دست آورد که قابل پذیرش برای عموم باشد و اگر پیشینی (عقلی محض) است چگونه این دانش تجربی می باشد.

به عبارت دیگر، وبر ناچار است نزاع میان تجربه و عقل یا همان شکاف میان واقعیت و مفهوم را که ریشه ای تاریخی دارد، این بار به منظور تاسیس علم جدیدی واکاوی نماید. این نزاع در قرن هفده میان آمپریستها (لاک و هیوم) و راسیونالیستها (لایب نیتس و اسپینوزا) بود، که کانت در قرن هجدهم با «فلسفه انتقادی» اش به ترکیب میان آنها پرداخت. در قرن نوزدهم، این نزاع میان پوزیتیویست ها و ایده آلیستهای هگلی به شکل دیگری بیان شد. تاکید پوزیتیویستها بر واقعیتها و مشاهدات عینی و تاکید ایده آلیستها بر ایده ها و مفاهیم بود (مسعودی، زاهدانی، ۱۳۹۷: ۵۶ و ۵۷). از این نظر علوم انسانی به روابط درونی می پردازند و به دنبال فهم پدیده های انسانی با مرتبط ساختن آنها به ارزشها و اهدافی هستند که آنها را موجب شده اند (اباذری، ۱۳۹۶: ۵۱۲). بطور کلی مسئله ابژکتیویته یکی از اصلترین مباحث فلسفه اجتماعی و مبنای جامعه شناسی وبر را شکل می دهد.

وبر با گذر از دوگانه پوزیتیویستی آزادی ارزشی و حکم ارزشی و استفاده از اصطلاح ربط ارزشی مکتب نوکانتی توانست مسیر ویژه ای برای تاسیس علوم فرهنگی و ابژکتیویته آن فراهم آورد. اما فهم و تبیین جایگاه «ربط ارزشی» برای دستیابی به ابژکتیویته در علوم فرهنگی و همچنین یافتن ضعفهای آن، نیازمند تأمل و بازخوانی فلسفی است. ماکس وبر ربط ارزشی را به پشتوانه آباء فلسفی اش از جمله ریکرت با بازگشت به کانت به سرانجام رساند (مسعودی، زاهدانی، ۱۳۹۷: ۵۶ و ۵۳). پس فهم منظم اندیشه وبر برای تبیین جایگاه ربط ارزشی با ابژکتیویته و تاکید بر وجه استعلایی این فلسفه ضروری است.

تحلیل استعلایی و کانتی مسئله ابژکتیویته وبر، به لحاظ روشی از نوع فلسفه علوم اجتماعی بوده و دارای ابعاد تفسیری و انتقادی است. با تفسیر ابژکتیویته ماکس وبر مبرهن می شود که «ارزش» به مثابه حد و شرط «پیشینی» هم شرط شکل گیری و هم شرط فهمیدن ابژه های فرهنگی است. از این رو، هر چند ربط ارزشی شرط ابژکتیویته تحقیق است اما اساساً یک شرط سوژکتیو است.

بر این اساس وبر به طرح ایده ال تایپها پرداخت. سنخ آرمانی یا ایده آل تایپها نه هدف بلکه وسیله هستند و جزء ابزارها و وسایل اکتشافی برای دادن شفافیت و یکنواختی به موضوع تحقیق، چیز دیگری نیستند و اگر در عمل، کارایی لازم را نداشته باشند به همان ترتیب، رهایشان می کند. بنابراین ارزش نمونه های آرمانی منحصرأً به وسیله کارایی و بازده آنها در تحقیق تعیین می شود. وقتی نمونه های آرمانی ساخته شده با موضوع تحقیق در دست اجرا متناسب نباشند، جامعه شناس مجاز است سنخ های آرمانی دیگر که مناسب ترند بیافریند. از دیدگاه وبر، مفهوم نیز می



تواند به نوعی "قانون" دلالت داشته باشد. یعنی همانطور که می توان مفاهیم را وسیله در نظر گرفت؛ در مقام قوانین و هدف نیز می توان به آنها نگریست. بوروکراسی یکی از چنین مفاهیم عامی است که وی به آن پرداخته است.

یعنی ارزش حد و شرط شکل گیری مفاهیم فرهنگی است. بدون ارزش هیچ مفهوم فرهنگی و هیچ تجربه ای ممکن نخواهد شد. بنابراین، معنا که اساس دانش فرهنگی و اجتماعی است بر اساس ربط ارزشی بازتولید می شود؛ و لذا معنا از یک طرف، حاصل مقولات فهم ما از دنیای بیرون (تاثیر وبر از کانت) و از سوی دیگر، متأثر از شخصیت ما که در جهان متکثر ارزش ها و مقولات گوناگون قرار دارد (تاثیر وبر از نیچه) هست.

عقلانیت در اندیشه های شهید مطهری، بر پایه مبادی برهانی محض است که متمایز از سایر عقلانیتها است. و با استفاده از آن می توان وجوه تمایز و اعتبار سایر عقلانیتها را مبین ساخت. مبانی این عقلانیت بر اساس فلسفه صدرایی است که می تواند اصول متقن سایر علوم را تأمین و از این طریق راه وصول به یقین را هموار کند.

بر اساس اندیشه های شهید مطهری هیچ یک از مکاتب فکری موجود نمی توانند مدعی کشف همه واقعیت های ناظر به مفهوم عقلانیت باشند (شریعتی، ۱۳۸۵: ۳۴). در اندیشه های ایشان سه سطح از شناخت یعنی معرفت حسی، عقلی و شهودی رسمیت دارند. و معرفت وحیانی را فراتر از سنخ این سه حوزه، منبع مستقل معرفت می داند. این عقلانیت ابزار های همه جانبه ای همچون حس، تجربه، نقل و وحی را در اختیار دارد؛ چراکه سطوح مختلف دانش ها و بینشها، ابزارها و نگرش های گوناگونی می طلبد. این عقلانیت برهانی که اعم از تجربی و تجریدی است به عقل عملی و نظری و قدسی هم بها می دهد.

هرچند برخی از مسائل علوم انسانی، حتماً تجربی است؛ اما برخی از آنها تجریدی و مربوط به حوزه عقل نظری است. در کل عقل در اشیاء مراتبی را تشخیص می دهد که در عین اینکه این مراتب صادق است ولی قابلیت محسوس بودن و ملموس بودن را ندارند. مثال ساده اش تقدم ذاتی علت بر معلول است (مطهری ۱۳۶۷: ۱۵۷). اصلاً احکام ذهن در مورد ضرورت و امکان و امتناع نظام موجودات، احکامی عقلی هستند نه حسی. و ناچار در مورد این سنخ احکام یا باید به کلی سکوت کرد و حرفی از جبر و ضرورت یا از امکان، استحاله و امتناع اشیاء به زبان نیاورد و یا آنکه باید تجزیه دقیق عقلانی به عمل آورد (مطهری، ۱۳۹۳: ۹۹). به همین خاطر ناگزیر به شناخت اعتبارات مختلف ذهن از یکدیگر هستیم.

باید توجه کرد که ذهن در ابتدا از هیچ چیزی هیچ گونه تصویری ندارد و مانند لوح سفیدی است که فقط استعداد پذیرفتن نقش را دارد، بلکه نفس در ابتدای تکون فاقد ذهن است (مطهری، ۱۳۷۵: ۴۰). دوم اینکه تصورات و مفاهیمی که قابل انطباق به محسوس هستند فقط از راه حواس وارد ذهن شده اند. سوم، تصورات ذهنی بشر منحصر نیست به آنچه منطبق به افراد محسوسه می شود و از راه حواس بیرونی یا درونی مستقیماً وارد ذهن شده است؛ تصورات و مفاهیم زیاد دیگری هست که از راههای دیگر و ترتیبهای دیگر وارد ذهن شده است. چهارم، ذهن هر مفهومی را که می سازد پس از آن

است که واقعیتی از واقعیات را حضوراً و با علم حضوری پیش خود می یابد. پنجم، نفس که در ابتدا فاقد همه تصورات است آغاز فعالیت ادراکی اش از راه حواس است.

محققین معتقدند بین موضوع و محمول باید روابطی برقرار باشد تا بتواند ذهن را به کشف یک رابطه واقعی و نفس الامری برساند. یعنی واقعاً بتواند «حقیقتی» را معلوم سازد. به این منظور شرایطی را ذکر کرده اند که از همه مهمتر سه شرط ذاتیت، ضرورت و کلیت می باشد (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۷۱ و ۱۷۲). یعنی هر چند «فکر» یک نوع فعالیت است ولی این فعالیت دلبخواه و آزاد نیست چون پیشروی فکری ذهن بر اساس درک روابط است و آن روابط، واقعی و نفس الامری است. و اگر ذهن بلاواسطه یا معالواسطه حکم به تلازم یا تعاند یا تساوی یا اندراج می کند از آن جهت است که در واقع و نفس الامر چنین است (مطهری، ۱۳۸۶: ۹۱ و ۹۲ و ۹۳). همچنین مجموع پرسشها از ماهیت، وجود و خصوصیات شیء؛ چرایی و از علت وجود شیء، آن چیزهایی است که انسان درباره اشیاء می خواهد بفهمد و تمام مسائل علمی و فلسفی پاسخهایی است که به این چند پرسش فکری داده می شود.

این نوع از عقلانیت به یک سلسله اصول و مبادی عقلی مستقل از تجربه قائل است که آنها را «میزان» و «مقیاس» و «آلت سنجش» اصلی تفکرات می دانند. هر چند تجربه مقیاس و آلت سنجش بسیاری از مسائل است ولی مقیاس اولی نیست بلکه مقیاس درجه دوم است یعنی یک سلسله مقیاسهای اصلی داریم که بسیاری از مسائل و از آن جمله مقیاس بودن تجربه را به وسیله آن مقیاسهای اصلی به دست آورده ایم (مطهری، ۱۳۸۶: ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳). از این منظر وجود واقعیت فی الجمله، امکان معرفت یقینی به آن، وجود خطا و توانایی انسان بر تمیز حقیقت از خطا و صدق از کذب امری بدیهی است (حسین زاده، ۱۳۸۵: ۱۶). بر این مبنا از منظر متفکران مسلمان، دستیابی به معرفت امری ممکن، بلکه حتمی است.

مسئله مهم دیگر راه حل چگونگی تبدیل شناسایی احساسی و سطحی به شناسایی منطقی است. اینجاست که در مسأله شناسایی به یک نکته پر ارزشی می رسیم و آن این است که: در خلال و لابلاهی هر شناسایی منطقی تجربی یک شناسایی عقلی قیاسی استدلالی محض وجود دارد که آن، تکیه گاه شناسایی تجربی است. بنابر این عقل بر تجربه تقدم پیدا می کند، یعنی اگر شناسایی عقلی برهانی که متکی بر بدیهیات اولیه است نبود، شناسایی تجربی منطقی محال بود انجام شود (مطهری: ۱۳۷۵: ۱۲۵). در ضمن اصول کلی بدیهی که پایه های اولی فکر بشر هستند و درستی آنها را عقل بلاواسطه ضمانت کرده، ضامن صحت تجربه هم هستند (مطهری، ۱۳۹۳: ۱۹۶). پس گزاره های فلسفی پیشین اند و تنها از طریق استدلال های منتهی به بدیهیات عقلی می توان آن ها را اثبات یا ابطال کرد. نه اینکه پسین باشند تا به یاری آزمایش و تجربه صدق یا کذبشان را معلوم می سازیم (عبودیت، ۱۳۷۸: ص ۳۴ و ۳۵).



نتیجه اینکه حتما باید معرفت حسی و عقلی در هم آمیزد تا علم حاصل شود؛ پس الزاما علم فقط عقلی نیست بلکه به حَسَب موضوع، گاه تجربه، گاه عقل و البته گاهی هم نقل دینی معرفت بخش است و در ساماندهی به علم نقش دارد. بنابراین و بر این اساس عقلانیتی که قیاسی - برهانی است تجویز می شود چون می تواند همه جانبه و مفید یقین باشد. لذا از لحاظ معرفت شناسی عقلانیت در اندیشه های شهید مطهری با عقلانیت در جریانات فکری عقلی و حس گرا و اندیشه های وبر نسبتِ عموم و خصوص من وجه دارد.

نکته مهم دیگر اینکه هیچیک از علوم تجربی، عقلی و تجربیات باطنی اگر با متد صحیح صورت گیرد تضادی با وحی ندارد و در عین حال برخی گزاره های معرفتی و ضرورتهای عملی و علمی متعالی تر وجود دارند که جز از طریق وحی قابل کسب نیستند.

در کل هر عقلانیتی، نوع خاصی از معرفت را به دنبال می آورد و هر معرفتی، از هر عقلانیتی به دست نمی آید. بنابراین، عقلانیت نیز از جمله اموری است که در تعیینات معرفت دخیل است. پس همچنانکه علم بر اساس بنیانهای معرفت شناختی و مبانی متافیزیکی، تعاریف مختلفی پیدا کند و این تعاریف، در معنا و هویت فلسفه سیاسی که مرادف با علم سیاست است، تاثیر می گذارد؛ عقلانیتها هم همینگونه هستند. به همین خاطر می توانیم گونه ای از عقلانیت داشته باشیم که در فهم مسائل سیاسی و اجتماعی نقش داشته باشد.

### ادراکات حقیقی و ادراکات اعتباری

علوم و ادراکات آدمی یا حقیقی و یا اعتباری هستند. ادراکات حقیقی مطابق با واقع هستند و از هستی خارجی حکایت می کنند که از برآیند ارتباط میان ماده خارجی با حواس بوجود می آیند، اما ادراکات اعتباری (گرچه منشاء هستی شناختی دارند) در عرف متکلمان و حکما اموری هستند که از خارج حکایت نمی کنند، بلکه ارزش آنها جعل، آفرینش، قرارداد و فرض می باشد. بطور کلی ماهیت اعتباری، که آنرا امور کلی نیز گویند به معنای ماهیت موجود در ذهن است و مادام که عقل اعتبارکننده آنرا اعتبار می کند در ظرف دیگر وجود ندارد. شاخصه امور اعتباری و امور حقیقی این است که امر حقیقی با روش علمی قابل کشف است؛ اگر از امور مادی است، می توان با ابزارهای مادی و اگر از امور ملکوتی است، با استدلال های عقلی می توان آن را یافت. اما امر فرضی قوامش به فرض کننده است و با هیچ تحقیقات علمی ای نمی توان آن را در خارج پیدا کرد. در واقع، ادراکات اعتباری یک سلسله افکار میانجی بین طبیعت انسانی و خواص و آثار تکوینی هستند.

از طرفی طرح ادراکات اعتباری نتیجه مواجهه با مسئله تکثر است که بر اساس آن، تکثیر ادراکات انسان شرح می یابد و به تبع آن، ماهیت گزاره های گوناگون تبیین می شود، چرا که استدلال برای اعتباری بودن حُسن و قبح و نفوذ احساسات در اعتباریات، ناخودآگاه به نسبت گرایبی هنجاری منجر می شود. شهید مطهری معیار ادراکات اعتباری را وابسته به قوای

فَعَالَهُ انسان دانسته است که وی را برای رسیدن به کمالات خود برمی‌انگیزد تا بتوان در آنها نسبت «باید» «وجوب» یا «ضرورت» اعتباری را فرض کرد. (جعفری ولنی، ۱۳۹۴: ۹۷) اهمیت توجه به ادراکات اعتباری، راه تحلیل و تامل با دیگر اندیشه‌ها و مکاتب را می‌گشاید.

باید توجه کرد که بسیاری از قواعد فلسفی، سیاسی و یا حقوقی اگرچه دارای ماهیتی اعتباری می‌باشند با این وجود اعتباری محض نبوده بلکه دارای ماهیتی اعتباری — حقیقی اند که مبتنی بر «علت غایی» می‌توان رابطه این قواعد را با واقعیات تبیین کرد. بر اساس این رویکرد ملاک حسن و قبح، تناسب یا عدم تناسب با مصالح است که معیار شناسایی قواعد ثابت و قواعد متغیر در جامعه خواهد بود.

نظریه ادراکات حقیقی و اعتباری دغدغه کارآمدی نظام اندیشگی اسلامی را دارد. با طراحی این مکانیسم بهره‌گیری از ظرفیتهای عقلانی جهت تولید قواعد مختلف افزایش می‌یابد. از سوی دیگر مصالح حقیقی افراد مورد توجه قرار می‌گیرند. مثلاً قواعد حقوقی در نسبت با مصالح عمومی اعتبار می‌یابند؛ لذا این قواعد، حقوقی صرف، نمی‌باشند بلکه اعتباری مبتنی بر مصالح عمومی و غایات واقعی خواهند بود. «ماهیت اعتباری این قواعد هم بیانگر آن است که فرایند تولید آنها مبتنی بر منطق تولید ادراکات اعتباری و بر اساس عقلانیت عملی قابل تبیین است و برخلاف علوم نظری که برهانی هستند؛ جدلی می‌باشند و قیاسی که در شناسایی آنها جریان می‌یابد از مشهورات و مسلمات تشکیل می‌شود» (حق پرست، ۱۳۹۶: ۱۴۳). بنا بر این نظریه با نظامی از قواعد مختلف مواجه ایم که برخی چون مبتنی بر مصالح نوعی و حقیقی انسان‌ها هستند قواعدی ثابت و عمومی می‌باشند و برخی از آنجا که مبتنی بر نیازها و مصالح متغیر وضع می‌شوند، قواعدی متغیر می‌باشند.

### انسان شناسی از منظر ماکس وبر و شهید مطهری

نظریه وبر در باب انسان در ذیل انسان شناسی فلسفی معاصر قرار می‌گیرد. این گونه انسان شناسی ریشه در پدیدارشناسی کانت، فلسفه اگزیستانسیالیسم و اندیشه های نیچه دارد و دارای خصوصیات ویژه ای است که در آن معیاری برای حقیقت نیست. خود، اصل، میزان و معیار همه چیز است؛ بر همین اساس، حقیقت را تولیدی انسانی می‌داند که در نظام فرهنگی و ساختار اجتماعی پدید می‌آید. این نوع از انسان شناسی بیشتر بر خصلت نماد سازی انسان تأکید می‌ورزد و حال آن که انسان شناسی پوزیتیویستی بیشتر خصوصیت ابزارساز بودن امر انسان را مورد توجه قرار می‌دهد.

انسان شناسی شهید مطهری بر اساس انسان شناسی صدرایی است. در نگرش صدرا هر انسانی می‌تواند خودش را بسازد، به عبارتی؛ اصولاً پیش شرط نگاه دینی آن است که انسان‌ها می‌توانند خودشان را بسازند چون انسانها مختار آفریده شده اند. (taghavi far, 2022 : 1284) مختار یا مجبور بودن انسان در واقع ناظر بر این است که چقدر می‌تواند متفاوت از آن چیزی که از قبل به او داده شده است، عمل کند. البته عواملی که انسان را به شکل خاصی در می‌آورد بخشی



از تقدیرات خداوندی است (کچویان، ۱۳۹۰: ۱۸). بر اساس حکمت صدرایی می توان انسان شناسی توحیدی با بنیان های معرفتی و وجودی آن را اینگونه توصیف کرد: انسان خلیفه الله است. بیان معرفتی آن بر پایه ی وحی و عقل است و هستی شناسی آن توحیدی است.

### چیستی سیاست در منظومه فکری وبر و شهید مطهری

برای تعریف سیاست در اندیشه های ماکس وبر و شهید مطهری بایستی به کاربردهای متنوع سیاست در منظومه فکری آنها اشاره کرد. چرا که سیاست از منظر آنان گاهی بر علوم مختلف اطلاق می شود.

وبر برای حوزه سیاسی تأثیری مستقل از حوزه اقتصادی قائل شد و با هرگونه تصور مبنی بر این که تاریخ آرا و عقاید را می توان به عوامل اقتصادی تقلیل و تنزل داد، مخالف بود و آن را نفی می کرد (کالبرگ، ۱۳۸۶: ۱۱۵). همچنین وی در رابطه با سیاست از سه نوع سلطه بوروکراتیک؛ سنتی و کاریزماتیک سخن می گوید؛ چرا که تعیین اینکه آیا رابطه میان حکام و شهروندان رابطه ای از نوع عاطفی، سنتی یا بوروکراتیک است، به نوع سیاست ارتباط دارد. بطور مثال سیاست بوروکراتیک مبتنی بر مجموعه ای از قوانین مکتوب است که از اراده حاکمان سیاسی، مستقل است؛ به گونه ای که با تغییر افراد، تغییری در ساخت قانونی جامعه پدید نمی آید. این نوع سیاست، غیرشخصی ترین نوع سیاست می باشد (مصطفایی، ۱۳۸۹: ۶۵). همچنین سیاست سنتی، مبتنی بر رفتار سنتی است و حاکم به حکم سنت های قدیم حکومت می کند (وبر، ۱۳۹۸: ۳۶۴). و بالاخره در سیاست کاریزماتیک که منشا آن الهی یا ویژگی های منحصر به فرد کاریزما است، وظیفه رهبر کاریزمایی این است که جنبش را به هر ترتیبی پا بر جا نگاه دارد. یکی از سیاست های دولت های کاریزمایی، تحریک مستمر مردم است (همان ۴۵۵).

از طرف دیگر مدرنیته سیاسی از حوزه های مورد مطالعه وبر بود. وی آنرا برآمده از عقلانی شدن حوزه های اقتصادی، حقوقی، و امور عمومی می دانست. از منظر وبر با گسترش دانش تکنیکی، ذات سیاست با منطق ابزارگرایی همخوان می شوند. سرشتی که در متن آن سلطه نهفته است. «به نظر او این عقلانی شدن با پیدایش قانون اساسی و دموکراسی همراه است، ولی در واقع سیاست پیشه ای که ابتکار عمل را در دست دارد یا دیکتاتوری عوام فریب یا کارفرمایی سرمایه دار است» (صالحی فارسانی و حاجی ناصری، ۱۳۹۳: ۹۰ تا ۹۳). وبر معتقد است که از الیگارشی و سلطه دیوانسالاری و توده ای بودن سیاست نمی توان چشم پوشی کرد. به نظر او این مؤلفه های مدرنیته سیاسی حتمی خواهند بود. فلذا او رویکردی انتقادی به مدرنیته و اندیشه سیاسی غرب دارد. رویکردی که به انتقاد از لیبرال - دموکراسی منجر می شود.

وبر با کاربست روش ایده آل تایپ سه واحد - انگاره استیلا، ظاهری بودن دموکراسی و قابل انتقاد بودن لیبرالیسم را بررسی می کند. به نظر وبر رهبری فرهمند در بستر دموکراسی می تواند کاستیهای مدرنیته را بزدايد ( صالحی



فارسانی، ۱۳۹۶: ۲۵). ولی در سطح عمومی، عرفی شدن خلائق اخلاقی به جای می گذارد که پیشرفت علم قادر به پر کردن آن نیست (اس ترنر، ۱۳۹۱ ص ۲۷۱).

دغدغه مهمی وبر این بود که در شرایط سیاست مدرن وجود ویژگی هایی برای رهبری سیاسی بر اساس دو دسته از شرایط امکان پذیر است: دسته اول، به سطح ساختارهای سیاسی معطوف می شد که امکان بر آمدن رهبری سیاسی به آن وابسته است؛ در این صورت، در پیش گرفتن حکومت مبتنی بر آرای عمومی ضرورت می یابد. در نگاه وبر، نظام دیوان سالارانه می توانست با یک سیاستمدار منتخب دموکراتیک از بالا تحت کنترل و نظارت قرار بگیرد. دسته دوم شرایط، اغلب معطوف به نقش و شخصیت سیاستمدار به مثابه رهبر سیاسی و رسالت آن است (عالم، ۱۳۹۹: ۲۰۴). هر چند که وبر بیشتر از این در کتاب دانشمند و سیاست مدار سازش بین اخلاق عقیدتی و اخلاق مسولیتی را امکانپذیر نمی دانست (وبر، ۱۳۹۰: ۲۴۰). ولی پس از بازگشت از امریکا اندیشه سیاسی او با بهره گیری از دو گانه هایی همچون عقلانیت ارزش مدار و کنش غایت باور و دموکراسی مبتنی بر رهبری و اخلاق غایی، در پی احیای حاکمیت سیاسی مردم در دورانی است که به دلیل شیء گشتگی و سلطه عددها بر زندگی انسانها، اصلاحات اجتماعی از عرصه سیاست و اجتماع رخت بر بسته است. لذا به نظر وبر، برای جلوگیری از سلطه و منطق ابزارگرایانه در سیاست، یعنی سیاست زده شدن دیوانسالاری، به رهبری کاریزما و دموکراسی ریاستی نیاز هست. و با نظارت بر دیوانسالاری، و سازماندهی هواداران؛ هم می توان زمینه ساز سیاسی رهبری کاریزما به قدرت شد و هم زمینه ساز رودرویی با استیلا در دیوانسالاری.

فلذا وبر دو گونه سروروی حقوقی قانونی را با سروروی فرهنگ در می آمیزد و بدون آنکه به چیرگی در مدرنیته سیاسی قائل باشد، سویه ای پویا به آن می بخشد و جلوی کاستیهای آن را می گیرد. این وضعیت مطلوب زمانی ممکن است که از یکسو رهبری مستقل و فراطبقاتی تصمیم گیرنده باشد و امر سیاسی را برتر از امر توده و دیوانسالاری قرار دهد و برپایه ارزشهای انتخابی خود به تحقق آن دست بزند. از دیگر سو توده سازمان یافته در شکل پارلمانی حکومت، چشم نداشته باشند که او در چهارچوب برنامه ای از پیش تعیین شده تصمیم بگیرد (صالحی فارسانی: ۱۳۹۶: ۳۲ و ۳۴).

وبر به عنوان یکی از بنیانگذاران روش شناسی تفهمی، تاثیر مهمی در گسترش مبانی علمی و تئوریک برای بازشناسی و نقد مدرنیسم داشت. به همین دلیل ریشه بسیاری از اندیشه های متفکران پست مدرن در آثار او یافت می شود. در این خوانش هشدارهای پایانی کتاب اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری درباره ففس آهنین، دیوانسالاری، متخصصان عاری از روح و لذت طلبان فاقد قلب بیان می شود. (وبر، ۱۳۸۲: ۱۹۰ تا ۱۹۸). بنابراین فراروی از برداشتی رایج از وبر که در آن بیش تر بر خوانشهای پارسونزی انگشت گذاشته می شد جنبه های نیچه ای نوشته های وبر در نقد مدرنیته درباره ناتوانی علم برای توجیه خود و توجیه ارزشها را برجسته می کند. تأثیر این جنبه از وبر نخست در



اندیشمندان فرانکفورت بود و پس از آن همداستانی و اثرپذیری را می توان در اندیشمندان پساامدرنی چون فوکو یافت (صالحی فارسانی، ۱۳۹۶: ۱۴).

بر اساس مبانی اندیشه های شهید مطهری تعاریف مختلف فلسفه سیاسی و یا علم سیاست، مربوط به اصطلاحات و وضع لغات نیست. این تعاریف، بر مبانی معرفت شناختی، هستی شناختی و انسان شناسی های مختلف شکل می گیرد و قابلیت دفاع و یا صدق و کذب دارند. همچنین سیاست در تشیع با اتکا به مرجعیت وحی و به دنبال آن حجیت نقل و با استفاده از برهان و روش ویژه ای که در فقه بیان می شود، سازمان می یابد. این دانش در فرهنگ و تمدنی که بر یک فلسفه پوزیتیویستی و مانند آن مبتنی نیست و به عقل عملی و نظری و قدسی بها می دهد، شکل گرفته است و در کانون تعاملات اجتماعی آن به گونه ای فعال ظاهر می شود.

در اندیشه های سیاسی شهید مطهری، تشکیل حکومت یکی از دغدغه های اصلی است. از نظر وی اینکه توجه بعضی از دانشمندان در مطالعات علمی منعطف به درک وجود خدا نمی شود علل متعددی دارد که علاوه بر اینکه فکر انسانی همیشه تحت تأثیر بعضی اوهام قرار دارد؛ علت دیگر آن غالباً شرایط سیاسی استبدادی یا کیفیت اجتماعی و یا تشکیلات مملکتی می باشد که انکار وجود صانع را ایجاب می کند (مطهری، ۱۳۵۴: ۵۳). مردم با تشکیل حکومت می توانند بر اساس مصالح عالیله اسلامی با کشورهای مشرک قرارداد صلح و عدم تعرض منعقد نمایند و یا در موضوع خاصی پیمان ببندند.

از دیدگاه شهید مطهری کسانی که فکر می کنند مسائل زندگی از یکدیگر جداست و هر چیزی یک مرز و یک قلمرو خاص دارد و هر گوشه ای و قسمتی از زندگی بشر به یک شیء بخصوص تعلق دارد اشتباه می کنند. زیرا به عقیده اینها اسلام مثلاً با اقتصاد یا سیاست یک مسئله جداگانه هستند (مطهری، ۱۳۷۵: ۱۷). این درحالی است که طبق اندیشه های شهید مطهری همه شئون اجتماع به هم وابسته هستند.

### عقلانیت سیاسی در گفتمان ماکس وبر و شهید مطهری

در اندیشه های ماکس وبر، علوم زاینده عقلانیت نسبی گرایانه هرمنوتیک فلسفی هستند که بالطبع مدل عقلانیت سیاسی و اجتماعی خاصی را ایجاد می کند. البته این تحلیل را می توان با دو رویکرد متفاوت معنا کرد. یک رویکرد جامعه شناختی و یک رویکرد معرفت شناختی. با رویکرد جامعه شناختی، جوامع مختلف یا به تعبیر دیگر نظام های سیاسی مختلف، مدل های گوناگون عقلانیت سیاسی دارند؛ چرا که مدل های گوناگون عقلانیت و از طرفی مدل ها و نظام های معرفت شناسی مختلفی دارند. کسی که طرفدار فلسفه پوزیتیویسم است مدل معرفت شناسی، عقلانیت و عقلانیت سیاسی اش با کسی که طرفدار فلسفه اسلامی است تفاوت دارد.

با این رویکردها به عقلانیت سیاسی، سیاست کاربردهای مختلفی پیدا می کند مانند علم سیاست و یا فلسفه سیاسی. گزاره‌هایی که در حوزه علم سیاست هستند یعنی مُدرکی که گزاره‌های علم سیاست را درک می کند از سنخ هست و نیست هستند، یعنی از سنخ عقل نظری‌اند؛ جامعه‌شناسی سیاسی نیز از سنخ هست و نیست است و رابطه بین پدیده‌های سیاسی را بررسی می کند. فلسفه سیاسی هم دانشی از علوم سیاسی است که بحث‌های مشروعیت سیاسی را با روش عقلی توضیح می دهد، با این تفاوت که در جامعه‌شناسی سیاسی یا علم سیاست از روش حسی و تجربی استفاده می شود. اخلاق سیاسی دانشی از دانش‌های علوم سیاسی است که گزاره‌هایش از سنخ ارزشی می باشد و با عقل عملی درک می شود و طبیعتاً عقلانیتش، عقلانیت عملی است. اگر عقلانیت کسی عقلانیت رئالیستی باشد و صدق را به معنای مطابقت با واقع بگیرد و معتقد باشد معیار کشف حقیقت، مطابقت بدیهیات عقلی و گزاره‌های دینی است، در آن صورت عقلانیت سیاسی او نمی تواند به پلورالیسم سیاسی برسد بلکه حتماً یک عقلانیت سیاسی رئالیستی است.

پس عقلانیت سیاسی یک تعریف جدا ندارد و یک پارادایم دیگری غیر از عقلانیت نیست. عقلانیت سیاسی چه در حوزه فلسفه سیاسی یا علم سیاست و یا چه در حوزه اخلاق سیاسی زیرمجموعه عقلانیت معرفت شناسی رئالیستی یا ایده‌آلیستی است که شخص پذیرفته است. فلذا عقلانیت پارادایم‌های مختلفی می تواند پیدا کند. اگر عقلانیت، عقلانیت رئالیستی وحی‌پذیر شد طبعاً یک شاخصه خروج از عقلانیت انکار وحی و کنار زدن دین است. به هر حال صحت و سقم یا حسن و قبح بعضی رفتارها و اندیشه‌های سیاسی را از طریق وحی تشخیص می دهیم.

با توضیحات بالا کاملاً مشخص می شود که مبانی معرفت شناسی عقلانیت سیاسی در اندیشه های ماکس وبر، ایده آلیستی می باشد. ولی از لحاظ جامعه‌شناختی، مبانی عقلانیت سیاسی در اندیشه های وی مخالفت با سلطه بی قید و شرط نظام بروکراتیک است. عقلانیت سیاسی در اندیشه های شهید مطهری وجود کثرت احزاب را به عنوان یک واقعیت حتی برای یک نظارت بیرونی می پذیرد، ولی هیچ‌گاه معتقد به حقانیت متکثر دیدگاه‌های متعارض احزاب نیست، چون اگر چنین ادعایی کند سر از اجتماع نقیضین در می آورد؛ از طرفی مشی ضدیت با دیکتاتوری و استبداد دارد. بنابراین عقلانیت سیاسی زیر مجموعه مدل معرفت‌شناسی است که هر فرد آن را پذیرفته است.

## نتیجه گیری

آنچه از اندیشه های وبر در رابطه با عقلانیت می توان برداشت کرد این است که چون او متأثر از تحلیل استعلایی و کانتی مسئله ابژکتیویته بود لذا عقلانیت را امری برساخته می داند. بنابراین مبرهن می شود که علاوه بر ارزش، عقلانیت هم شرط شکل‌گیری و هم شرط فهمیدن ابژه های سیاسی و اجتماعی است. اما اساساً یک شرط سوژکتیو است. با این شرایط انواع گوناگون عقلانیت در اندیشه های وبر که خود به تعدد و پراکندگی آن اعتراف دارد تنها با ادراکات اعتباری قابل تحلیل است.



هرچند بیان شد که دانش عقلی دانشی است که گزاره هایش پیشین است و مقصود از عقل، کانونی در نفس است که منبعی برای شناخت می باشد و عقلانیت عملکرد و کارویژه عقل است؛ ولی در نهایت این مدل های مختلف فلسفی هستند که مدل های مختلف معرفت شناسی و در آخر مدل های گوناگون عقلانیت سیاسی را به وجود می آورند. زیرا فلسفه در برابر سفسطه، دانش های گوناگون را از نسبت فهم و حقیقت مصون می دارد. این نکته مهمی است که در تحقیقات پیشین کمتر به آن پرداخته شد.

از سوی دیگر معنای عقل در جایگاه و معنای علم اثر می گذارد. در نسبت نوینی که بین علوم اجتماعی و فلسفه اجتماعی برقرار شد، به تدریج علوم اجتماعی، ابعاد متافیزیکی خود را از دست داد و به چیزی از نوع مطالعات اجتماعی و مطالعات فرهنگی ملحق گردید. برخی از این پدیده با عنوان مرگ علوم اجتماعی یاد کردند. با این نگرش، عقلانیت در اندیشه های وبر متأثر از مکتب کانت و رویکردهای نوکانتی بود که جهان اجتماعی را یک ساخت استعلایی ذهنی می دانست. پس عقلانیت نیز مانند سایر مفاهیم اساسی با سوژکتویسم کانتی که امری برساخته است منطبق می شود، که در آن هیچ پدیده فرهنگی پیشینی وجود ندارد و معرفت که بنیاد علوم فرهنگی است بر اساس ربط ارزشی - ارزش در جایگاه استعلایی منطقی - بوجود می آید.

یعنی انسان باید واقعیت را نه در خارج از خود و مطابق با واقع، بلکه به مثابه واقعیت خویش در نظر بگیرد و معنای آن را بیافریند؛ همچنین واقعیت به عنوان پدیده ای تاریخی شناخته می شود که محصول حیات و زندگی انسانهاست و آدمیان آن را می سازند؛ نه آن که آن را بیابند. دیگر اینکه عقل با از دست دادن ابعاد متعالی و متافیزیکی، هویتی دنیوی و این جهانی پیدا می کند. با این نسبت سنجی است که وبر معتقد است عقلانیت مصادیق گسترده ای را شامل می شود و هدف مشترک آن ها در مقام مهار کردن واقعیت این است که ادراک های مربوط به جزئیات را کنار بگذارند، بدین طریق که آن ها را در نظم های فراگیر و معنادار جای دهند.

«واکاوی رویکرد انتقادی وبر به مولفه های فرهنگی مدرن نشان از همسانی ها و ناهمسانی هایی در نقد فرهنگ مدرن دارد» (صالحی و حاجی ناصر، ۱۳۹۳ : ۱۰۲). به طوری که در اندیشه های وبر تحولات معنای عقل، پی آمدهایی مهمی نیز در حوزه سیاست پیدا می کند که بوروکراسی و دموکراسی از تبعات آن می باشند. وبر متوجه این رویکردها شد و با مشی انتقادی به این نوع عقلانیت بویژه در عرصه سیاسی ورود کرد. وی با انتقاد از بوروکراسی و انواع دموکراسی های موجود نظریه شاذ خود که ترکیبی از دموکراسی و رهبری کاریزماتیک بود را ارائه داد. به باور ما این رویکردهای وبر و دید انتقادی به مدرنیته سیاسی از او اندیشمندی در قامت اندیشمندان پست مدرن ساخته است.

در طرف مقابل، همانگونه که بیان شد بر اساس اندیشه های شهید مطهری انسان خلیفه الله است؛ بیان معرفتی آن بر پایه ی وحی و عقل است و هستی شناسی آن توحیدی است؛ دستیابی به معرفت نیز امری ممکن، بلکه متحقق است. از این منظر وجود واقعیت فی الجمله، امکان معرفت یقینی به آن و توانایی بر تمیز حقیقت از خطا امری بدیهی است.

در اندیشه های ایشان سه سطح از شناخت یعنی معرفت حسی، عقلی و شهودی رسمیت دارند. و معرفت و حیانی را فراتر از سنخ این سه شناخت، منبع مستقل معرفت می داند. فلذا عقلانیت در اندیشه های شهید مطهری، بُعد وسیعی چون و حیانی، قدسی و قرین شرع بودن در قالب حکمت متعالیه را معنا می دهد که از ابزارهای گوناگونی چون تجربه، وحی، نقل و عقل بهره می برد. چرا که سطوح مختلف دانش ها و بینشها، ابزارها و نگرش های گوناگونی می طلبد. این عقلانیت برهانی که اعم از تجربی و تجریدی است به عقل عملی و نظری و قدسی هم بها می دهد.

در تبیین اندیشه های شهید مطهری تفکیک امور اعتباری از امور حقیقی در خور توجه است. از نظر ایشان موضوع اعتباریات و ارتباط آن با عقل از آنجا آغاز شد که به گمان عده ای عقل و ادراکات هم تابع احتیاجات متغیر هستند. به همین دلیل باید پیش از هر قاعده علمی به وجود عقل و معقولات مطلق نظری اذعان داشت که پایه های اولیه علوم و فلسفه نظری را پی ریزی می کند و البته یک سلسله ادراکات دیگری نیز هست که تابع مقتضیات زندگانی هستند و دائما در تغییرند و در اصطلاح ادراکات اعتباری و افکار علمی خوانده می شوند.

آنچه که این مقاله را متفاوت می کند جایگاه ادراکات حقیقی به نسبت ادراکات اعتباری است. ادراکات حقیقی مطابق با واقع هستند و از هستی خارجی حکایت می کنند که از برآیند ارتباط میان ماده خارجی با حواس بوجود می آیند، شاخصه آنها این است که با روش علمی قابل کشف هستند؛ اما ادراکات اعتباری اموری هستند که از خارج حکایت نمی کنند، بلکه ارزش آنها جعل، آفرینش، قرارداد و فرض می باشد. بطور کلی ماهیت اعتباری، که آنرا امور کلی نیز گویند به معنای ماهیت موجود در ذهن است.

با طراحی این ساز و کار هم ظرفیتهای عقلانی در تولید علم افزایش می یابد و هم می توان با تبیین مصالح و غایات انسان، نظریات فلسفی، سیاسی و یا حقوقی گوناگونی را طراحی نمود که علاوه بر تأمین منافع مادی به مصالح معنوی نیز توجه دارند؛

بنابراین عقلانیت دارای سطوح و مراتب می باشد؛ کار بست عقل نظری به فرآیند عملیاتی و استنتاج نظری می انجامد و فرآیند عملیاتی و استنتاج عقل عملی هم در واقع نوعی عقلانیت عملی است. توضیح اینکه در عقلانیت نظری عاقل و انسان منطقی تلاش می کند با کمک بدیهیات عقل نظری، استنتاج را انجام دهد؛ اما در عقلانیت عملی، عاقل تلاش می کند به بدیهیات عقل عملی برسد. در این بین از جمله ملاکهای بدهت عقل عملی را حسن عدالت و قبح ظلم دانسته اند.



با این رویکردها به عقلانیت سیاسی، دانش سیاست کاربردهای مختلفی پیدا می‌کند؛ مانند علم سیاست و یا فلسفه سیاسی. با جامعه‌شناسی سیاسی. اخلاق سیاسی دانشی از دانش‌های علوم سیاسی است که گزاره‌هایش از سنخ ارزشی می‌باشد و با عقل عملی درک می‌شود و طبیعتاً عقلانیتش، عقلانیت عملی است. لذا تعاریف مختلف فلسفه سیاسی و یا علم سیاست، مربوط به اصطلاحات و وضع لغات نیست.

بطور کلی توجه به ادراکات حقیقی و اعتباری در اندیشه‌های شهید مطهری، راه تحلیل و تأمل با اندیشه‌های وبر را می‌گشاید. هر چند که وبر نتوانست تفکیک و تمیزی بین این ادراکات بدهد. آنچه از اندیشه‌های وبر در رابطه با عقلانیت بیان شد تأثیر او از تحلیل استعلایی و کانتی مسئله ابژکتیویته بود که عقلانیت را اساساً شرط سوژکتیو می‌دانست؛ با این فهم، انواع گوناگون عقلانیت در اندیشه‌های وبر که خود به تعدد و پراکندگی آن اعتراف دارد تنها با ادراکات اعتباری قابل تحلیل است.

با توضیحات بالا کاملاً مشخص می‌شود که عقلانیت سیاسی در اندیشه‌های وبر، ایده آلیستی و رویکرد جامعه‌شناختی او پراگماتیستی و مخالفت با سلطه‌ی بی‌قید و شرط نظام بروکراتیک است. عقلانیت سیاسی در اندیشه‌های شهید مطهری رئالیستی با رویکرد معرفت‌شناسانه وحدت در عین کثرت است و به لحاظ جامعه‌شناسی وجود کثرت احزاب را به عنوان یک واقعیت حتی برای یک نظارت بیرونی می‌پذیرد، ولی هیچ‌گاه معتقد به حقانیت متکثر دیدگاه‌های متعارض احزاب نیست، چون اگر چنین ادعایی کند سر از اجتماع نقیضین در می‌آورد؛ از طرفی ایشان مشی ضدیت با دیکتاتوری و استبداد دارد.

در پایان نکته مهمی که پیشنهاد می‌شود بررسی تطبیقی علم جامعه‌شناسی بر اساس اندیشه‌های وبر و شهید مطهری است. بدون تردید تکامل و تطور علوم انسانی در جوامع، از عوامل معرفتی و غیرمعرفتی بسیاری اثر می‌پذیرد و علوم اجتماعی از این قاعده مستثنا نیست.

## منابع

۱. ابادری، یوسف، (۱۳۹۶) ماکس وبر و مناقشه روشی، مطالعات جامعه شناختی، شماره ۲.
۲. اس ترنر، برایان، (۱۳۸۵) وبر و اسلام، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳. پارسانیا، حمید، (۱۳۹۱) جهان های اجتماعی، تهران، کتاب فردا.
۴. جعفری ولنی، علی اصغر، (۱۳۹۴) استاد مطهری و ادراکات اعتباری علامه طباطبائی، مجله اندیشه علامه طباطبائی، دوره ۲، شماره ۲.
۵. حسین زاده، محمد (۱۳۸۵) درآمدی بر معرفت شناسی و مبانی معرفت دینی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۶. حق پرست، شعبان، (۱۳۹۶) منطق اعتبار قاعده حقوقی در منطقه الفراغ، پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۶ شماره ۲۱.
۷. رحیم پور ازغدی، حسن، (۱۳۸۷) پنج گفتار، تهران، طرح فردا.
۸. شریعتی سبزواری، محمدباقر، (۱۳۸۵) تحریری بر اصول فلسفه، قم، بوستان کتاب.
۹. صالحی فارسانی، علی (۱۳۹۶) نگاه وبر به لیبرال دموکراسی موجود در غرب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. شماره ۱.
۱۰. صالحی فارسانی، علی و سعید حاجی ناصری (۱۳۹۳) نقد مولفه های فرهنگی مدرنیته در نوشته های وبر لیوتار و فوکو. فصلنامه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. شماره ۲.
۱۱. عالم، عبدالرحمن و پنداشته پور، مصطفی، (۱۳۹۵) ماکس وبر و احیای حاکمیت سیاسی در عصر سلطه عقلانیت ابزاری، فصل نامه سیاست، شماره ۱.
۱۲. عبودیت، عبدالرسول، (۱۳۹۶) خطوط کلی حکمت متعالیه، تهران، انتشارات سمت.
۱۳. غازی اصفهانی، مریم (۱۴۰۰)
۱۴. کچویان، حسین، (۱۳۹۰) هویت ما، قم، کتاب فردا.
۱۵. کلبرگ، اشتفان، (۱۳۸۹) انواع عقلانیت از دیدگاه ماکس وبر، مجله معرفت، شماره ۸۰.
۱۶. مخلصی، عباس (۱۳۷۹)
۱۷. مسعودی، سیداسماعیل و زاهد زاهدانی، سید سعید (۱۳۹۷) تحلیل ابژکتیویته ماکس وبر در پرتو فلسفه استعلایی کانت، مجله جامعه شناسی ایران، شماره ۴.
۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵) اصول فلسفه و روش رئالیسم جلد ۱، تهران، صدرا.
۱۹. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵) اصول فلسفه و روش رئالیسم جلد ۲، تهران، صدرا.
۲۰. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵) نظری به نظام اقتصاد اسلام، صدرا، تهران.
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶) مقالات فلسفی، تهران، صدرا.
۲۲. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶) مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، تهران، صدرا.
۲۳. مطهری، مرتضی (۱۳۸۰) مجموعه آثار جلد ۸، تهران، صدرا.
۲۴. مطهری، مرتضی (۱۳۸۱) مجموعه آثار جلد ۲۱، تهران، صدرا.
۲۵. مطهری، مرتضی (۱۳۸۱) مجموعه آثار جلد ۲۱، تهران، صدرا.
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۸۳) انسان کامل، تهران، صدرا.
۲۷. مطهری، مرتضی (۱۳۹۳) اصول فلسفه و روش رئالیسم جلد ۳، تهران، صدرا.
۲۸. مطهری، مرتضی (۱۳۹۳) اصول فلسفه و روش رئالیسم جلد ۵، تهران، صدرا.
۲۹. مطهری، مرتضی (۱۳۹۵) تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، صدرا.
۳۰. مطهری، مرتضی، (۱۳۵۴) امدادهای غیبی در زندگی بشر، انتشارات اسلامی، تهران.



۳۱. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۵) مساله شناخت، تهران، صدرا.
۳۲. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۵) شرح منظومه، تهران، صدرا.
۳۳. مطهری، مرتضی، (۱۳۸۶) کلیات علوم اسلامی جلد ۱، تهران، صدرا.
۳۴. وبر، ماکس (۱۳۹۰) دانشمند و سیاستمدار، تهران، نشر علمی.
۳۵. وبر، ماکس (۱۳۹۲) روش شناسی علوم اجتماعی، تهران، نشر مرکز.
۳۶. وبر، ماکس، (۱۳۸۲) اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۷. وبر، ماکس، (۱۳۹۸) اقتصاد و جامعه، تهران، پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی.

۱- Weber, Max (1922). Collected essays on science teaching. Tuebingen: Mohr  
Taghavi far, Seyed amin (2022) political science Methodology in the thoughts of sadra school commentators